

Research Article

Emamatpajouhi,
Thirteenth year, vol .1
Spring & Summer 2023
DOI:10.22034/
jep.2025.474374.1621
jep.emamat.ir



An Analysis and Evaluation of the Report “Prophethood and Caliphate Will Never Be Combined in One Household” from the Per- spective of Both Schools*

‘Abd al-Majid Zahādat¹

Abstract

One of the evidences invoked by the Saqifah current in order to evade the definitive texts on the immediate caliphate of Amīr al-Mu’minīn (peace be upon him) is the report that prophethood and succession do not come together in one household. This idea has been narrated in various wordings and through different reports, such as: “Prophethood and caliphate will never be combined in one household.”

The notion that caliphate does not combine with prophethood in one household has sometimes been traced back to certain Companions; in some cases, they attributed it to the Messenger of God, and in other cases it has been attributed to the reluctance of Quraysh. In this article, as far as possible and by using sources acceptable to both schools, the chain of transmission and the indication of the evidence for the non-combination of caliphate and prophethood in one household are examined and analyzed. The article also explains the main origin of these reports, namely the dominance of factionalism.

Keywords: Prophethood; kingship; caliphate; Imamate; Quraysh; Banū Hāshim.

*. Data of receipt: 20/8/2024, Data of acceptance: 7/1/2025.

1. Assistant Professor, Department of Islamic Theology, Higher Complex of Hikmah and Religious Studies, Al-Mustafa International University, Qom, Iran.
abdolmajid-zahadat@miu.ac.ir.

تحليل ودراسة خبر «لا تجتمع النبوة والخلافة في أهل بيت أبداً» من منظور الفريقين*

عبد المجيد زهادت^١

مقالة محكمة

امامت پژوهش
السنة الثالثة عشرة
العدد الأول، الربيع
والصيف سنة ٢٠٢٣
jep.emamat.ir



الملخص

أحد المستندات التي استند إليها تيار السقيفة لتجاوز النصوص القطعية حول خلافة أمير المؤمنين (عليه السلام) بلا فصل هو الخبر المتعلق بعدم اجتماع النبوة والخلافة في بيت واحد. وقد ورد هذا الخبر بألفاظ متعددة وروايات مختلفة، مثل: «لا تجتمع النبوة والخلافة في أهل بيت أبداً». وقد أدت فكرة عدم اجتماع الخلافة مع النبوة في بيت واحد أحياناً إلى بعض الصحابة، ونسبت في بعض الحالات إلى رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، وفي حالات أخرى إلى كراهية قریش. في هذه الدراسة، وبقدر الإمكان، تم الاعتماد على المصادر المعتبرة لدى الفريقين لتحليل سند ودلالة هذا الخبر، كما تم توضيح الأصل الرئيسي لهذه النقولات، والذي يعود إلى غلبة الطائفية والمصالح القبلية.

الكلمات المفتاحية: النبوة، الملك، الخلافة، الإمامة، قریش، بنو هاشم.

*. تاريخ التسليم: ٢٠٢٤/٨/٢٠، تاريخ القبول: ٢٠٢٥/١/٧.

١. أستاذ مساعد، قسم العقائد الإسلامية، المجمع العالي للحكمة والدراسات الدينية، جامعة المصطفى (صلى الله عليه وآله وسلم) العالمية، قم، إيران. abdolmajid-zahadat@miu.ac.ir.

تحلیل و بررسی خبر «لا تجتمع النبوة والخلافة في أهل بيت أبداً» از منظر فریقین *

عبدالمجید زهادت^۱

مقاله پژوهشی

دوفصلنامه علمی - پژوهشی
امامت پژوهی، سال سیزدهم
شماره اول، شماره پیاپی ۳۳
بهار و تابستان ۱۴۰۲
صفحه ۱۹۷ - ۲۲۸
jep.emamat.ir

DOI:10.22034/jep.2025.474374.1621



copyright© the authors

چکیده

یکی از مستندات جریان سقیفه که برای سرباز زدن از نصوص قطعی بر خلافت بلافصل امیرالمؤمنین (علیه السلام) مورد تمسک قرار گرفته است، خبر جمع نشدن نبوت و جانشینی در یک خاندان است. این مطلب با الفاظ گوناگون و نقل قول‌های مختلف روایت شده است، مانند: «لا تجتمع النبوة والخلافة في أهل بيت أبداً». اندیشه عدم اجتماع خلافت با نبوت در یک خاندان گاه به برخی از اصحاب منتهی شده و در مواردی هم آنها به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نسبت داده‌اند و در مواردی هم به کراهت قریش نسبت داده شده است. در این مقاله حتی المقدور با استفاده از منابع قابل قبول فریقین، سند و دلالت مستند عدم اجتماع خلافت با نبوت در یک خاندان مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته و منشأ اصلی این نقل‌ها که غلبه طائفه‌گری است تبیین می‌شود.

کلیدواژه‌ها: نبوت، ملک، خلافت، امامت، قریش، بنی‌هاشم.

*. تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۵/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۱۸.

۱. استادیار گروه کلام اسلامی مجتمع عالی حکمت و مطالعات ادیان جامعه المصطفی (صلی الله علیه و آله).

العالمية، قم ایران. abdolmajid-zahadat@miu.ac.ir.

مقدمه

هرچند تقریب مذاهب اسلامی و پرهیز از تفرقه به‌ویژه در شرایط فعلی از ضروریات جوامع اسلامی است، اما باید توجه داشت مباحث مرتبط با امامت و مرجعیت اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز غیرقابل چشم‌پوشی است. بلکه برای رسیدن به تقریب به معنای درست آن باید مطالب علمی را به دور از تعصب و پیش‌داوری و بدون توهین به مقدّسات طرف مقابل مطرح کرد تا زمینه گفت‌و شنود و نقض و ابرام علمی فراهم گردد. بنابراین، مباحثات علمی با منازعات طائفه‌گرایانه متفاوت است و نمی‌توان به بهانه پرهیز از این گونه منازعات، جوامع علمی را از مباحث علمی و ضروری محروم ساخت.

موضوع انحراف از اهل بیت رسول خدا ﷺ و تصمیم گروهی از اصحاب درباره خلافت و کنار گذاشتن بنی‌هاشم از مصادر حکومتی با اعتراف به جایگاه رفیع آنها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، بطوری که گردانندگان اصلی را وادار به انعطاف و توجیه کرده است، مانند طرح نظریه جمع نشدن خلافت با نبوت در یک خاندان. این سخن یعنی عدم اجتماع خلافت با نبوت در یک خاندان، به‌صورت مستقل در نوشتاری مورد بررسی قرار نگرفته است، گرچه به‌صورت ضمنی در کتاب‌های کلامی^۱ و تاریخی^۲ و در تفاسیر ذیل آیه «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»^۳ به آن اشاره شده است.^۴ در میان تک‌نگاره‌ها، آثار احمد حسین یعقوب از نویسندگان معاصر، مانند نظریه «عدالة الصحابة» با تفصیل بیشتری ادعای عدم جمع بین نبوت و جانشینی را نقد کرده و منشأ این ادعا، یعنی کینه‌های عمیق قریش از بنی‌هاشم، را مورد دقت و تحلیل قرار داده است.

۱. رک: موسوی، علی بن حسین، الشافی فی الإمامة، ۲۲۴/۳.

۲. رک: طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ۲۸۸/۳؛ جزری، محمد بن محمد، الکامل فی التاریخ، ۶۳/۳.

۳. نساء: ۵۴.

۴. رک: قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر علی بن ابراهیم، ۱۴۰/۱؛ سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ۱۷۳/۲.

۱. متن‌های مختلف خبر

عدم اجتماع خلافت و نبوت با الفاظ مختلف و استنادات گوناگون در منابع حدیثی، تاریخی و کلامی نقل شده است. اجتماع نبوت گاه با خلافت نفی شده، گاه با ملک و گاهی با امامت، اما مضمون و مراد گوینده واحد است؛ یعنی جانشینی رسول خدا ﷺ به عنوان حاکم اسلامی با نبوت در یک خاندان جمع نمی‌شود. براین اساس؛ چون از خاندان بنی‌هاشم یک نفر به مقام نبوت رسیده، نمی‌شود جانشین او هم از بنی‌هاشم باشد. این سخن یعنی عدم اجتماع خلافت با نبوت به لحاظ مستند پنج نوع است: قول ابو بکر، قول عمر، استناد به رسول خدا ﷺ، کراهت قریش و انتساب به امام حسن مجتبیٰ (ع).^۱

۱-۱. قول ابو بکر

ابو بکر در پاسخ به بریده اسلمی که ماجرای تهنیت و تبریک او به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) در غدیر خم را یادآوری کرده بود می‌گوید: «یا بريدة إنك غبت وشهدنا وإن الله يحدث الأمر بعد الأمر ولم يكن الله تعالى يجمع لأهل هذا البيت النبوة والملك».^۱ سید مرتضی بعد از نقل محاجه بریده اسلمی با ابو بکر می‌نویسد: «محتوای سخن بریده خطاب به ابو بکر با الفاظ مختلف از طرق زیادی روایت شده است».^۲ ابو بکر در پاسخ به اسامه بن زید که فرمان رسول خدا ﷺ نسبت به ولایت و امارت امیرالمؤمنین (ع) را یادآوری کرده بود گفته است: «إن الله لم يكن يجمع لهم النبوة والخلافة».^۳

۱-۲. قول عمر

عمر نیز در محاجه بریده اسلمی و عمران بن حصین با ابو بکر به عنوان فصل الخطاب گفت: «إن النبوة والإمامة لا يجتمع في بيت واحد».^۴ امیرالمؤمنین علی (ع) در ماجرای

۱. ر.ک: طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ۲۸۸/۳.

۲. موسوی، علی بن حسین، الشافی فی الإمامة، ۲۲۵/۳.

۳. موسوی، علی بن طاوس، الیقین، ص ۳۱۰.

۴. تمیمی، نعمان بن محمد، شرح الأخبار، ۲۵۸/۲.

شورا خطاب به عباس، سخن عمر را یادآوری فرمود: «یا عمّ، إنّهُ قد خفي عليك أمر، أما سمعت قوله على المنبر: ما كان الله ليجمع لأهل هذا البيت الخلافة والتبوة؟»^۱ عمر در پاسخ به اعتراض فاطمه زهرا (ع) در خصوص خلافت و جانشینی رسول خدا (ص) گفته است: «فلم يكن الله ليجمع لكم التبوة والخلافة».^۲

۳-۱. استناد به رسول خدا (ص)

ابو بکر در گفت‌وگو با امیرالمؤمنین (ع) بعد از اعتراف به نصوص خلافت، عدم اجتماع خلافت با نبوت در یک خاندان را به رسول خدا (ص) نسبت داده و گفته است: «ولكن سمعت رسول الله (ص) يقول بعد هذا: إنّ أهل بيت اصطفانا الله وأكرمنا واختار لنا الآخرة على الدنيا وإنّ الله لم يكن ليجمع لنا أهل البيت التبوة والخلافة».^۳ در برخی منابع اهل سنت به ام سلمه نسبت داده شده که رسول خدا (ص) خطاب به علی و فاطمه و حسنین (ع) فرموده‌اند: «ما كان الله ليجمع فيكم أمرين التبوة والخلافة».^۴

۴-۱. کراهت قریش

ابن ابی الحدید بعد از نقل روایتی که عمر به رسول خدا (ص) نسبت داده است، استناد عمر به رسول خدا (ص) را نپذیرفته و گفته است عمر عدم جمع بین خلافت و نبوت را ناشی از کراهت قریش دانسته است، نه مستند به سخن رسول خدا (ص).^۵ ابن ابی الحدید در ضمن شمارش اسباب و عوامل دشمنی‌ها با امیرالمؤمنین (ع) که موجب شد گروه‌های مختلفی در سلب خلافت از او متحد شوند می‌نویسد: «وبعضها كراهة اجتماع النبوة والخلافة في بيت واحد».^۶

مؤید ابن ابی الحدید در عدم انتساب این سخن به رسول خدا (ص) مطلبی است که

۱. قمی، شیخ صدوق محمد بن علی، علل الشرائع، ۱/۱۷۰؛ موسوی، علی بن موسی، الیقین، ۳۸۴. مدائنی، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، ۱/۱۸۵.

۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ۱۹/۵۳.

۳. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ۱/۱۰۹.

۴. متقی، علی بن عبد الملك، كنز العمال، ۱۰۵/۱۲.

۵. مدائنی، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، ۱/۱۸۹.

۶. مدائنی، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، ۱۲/۸۴.

با الفاظ گوناگون در منابع فریقین آمده؛ طارق بن شهاب در شرح ماجرای سفر خلیفه دوم به شام و گفت و گوی او با عباس، سبب اصلی کنار زدن علی بن ابی طالب علیه السلام را از زبان خلیفه دوم چنین بیان می دارد: «خشية أن يتوارثها عقبكم إلى يوم القيامة، وكرهنا أن تجتمع لكم النبوة والخلافة»^۱.

در محاجه ابن عباس با عمر نیز موضوع کراهت قریش در لسان خلیفه به صراحت مطرح شده است: «كرهت قریش أن تجتمع لكم النبوة والخلافة فتبجحوا على الناس بجحاً فنظرت قریش لأنفسها، فاختارت ووقفت وأصاب»^۲.

در نقل دیگر عمر به ابن عباس سبب رویگردانی از امیرالمؤمنین علیه السلام را این گونه بیان می دارد: «يكرهون أن تجتمع فيكم النبوة والخلافة، فيكون بجحاً، لعلكم تقولون: إن أبا بكر فعل ذلك، لا والله ولكن أبا بكر أتى أحزم ما حضره، ولو جعلها لكم ما نفعكم مع قربكم»^۳.

۵-۱. منسوب به امام مجتبی علیه السلام

در برخی منابع به امام حسن علیه السلام نسبت داده شده که -بعد از یادآوری آنچه در امر خلافت و جانشینی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر امیرالمؤمنین علیه السلام گذشت- در مقام خیرخواهی، برادر خود امام حسین علیه السلام را از قیام برای گرفتن حکومت از بنی امیه هشدار داده و بی وفایی اهل کوفه را گوشزد فرموده اند: «وإني والله ما أرى أن يجمع الله فينا أهل البيت النبوة والخلافة فلا أعرفن ما استخفك سفهاء أهل الكوفة فأخرجوك»^۴.

۲. فقه الحديث

بحث از فقه الحديث در دو قسمت ارائه می شود: تبیین مفاهیم و استدلال به حدیث.

۱. طبری، محمد بن جریر، المسترشد في الإمامة، ص ۶۱۶.

۲. همو، المسترشد في الإمامة، ص ۶۸۴.

۳. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ۳/۲۸۸. ر.ک: آبی، منصور، نثر الدرر في المحاضرات، ۱۹/۲.

۴. ذهبی، محمد بن احمد، سیر أعلام النبلاء، ۳/۲۷۸؛ قرطبی، یوسف بن عبد الله، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ۱/۳۹۱.

۱-۲. تبیین و توضیح مفاهیم (مفهوم‌شناسی)

در این بخش سه نکته ضروری است:

اول) با توجه به نقل‌های گوناگون روشن می‌شود تعابیر «النبوة والملك»، «النبوة والخلافة»، «النبوة والإمامة» یک مقصود بیشتر ندارند؛ یعنی به انگیزه جلوگیری از تسلط بنی‌هاشم و اهل‌بیت رسول خدا ﷺ بر جامعه اسلامی و ممانعت از حاکمیت آنان است.

دوم) در برخی از نقل‌ها «بیت واحد» و در برخی «أهل هذا البيت» آمده است و مراد همان أهل هذا البيت است؛ یعنی بیت رسول خدا ﷺ و بنی‌هاشم در مقابل قریش. سوم) قریش و بنی‌هاشم؛ بنی‌هاشم از تیره‌های قریش محسوب می‌شوند، اما در اصطلاح مقابل هم هستند. برای توضیح مطلب، هر دو کلمه توضیح داده می‌شوند: قریش: قریش یکی از قبایل بزرگ مکه بود و از طوایف مهمی چون بنی‌هاشم و بنی‌امیه تشکیل می‌شد. بیشتر نسب‌شناسان عقیده دارند قریش لقب نصر بن کنانه، جد دوازدهم پیامبر اکرم ﷺ بوده است، از این رو هر طایفه‌ای که نسبش به نصر بن کنانه برسد، قریشی خوانده می‌شود. برخی دیگر قریش را لقب فهر بن مالک، جد دهم پیامبر اکرم ﷺ دانسته‌اند و نسل او را قریشی به شمار می‌آورند. در نظر دیگر، قریش از ریشه «قرش» و به معنای کسب و جمع شدن است و قرشیان، چنان‌که در سوره قریش آمده، سفرهای بازرگانی زمستانه و تابستانه داشته‌اند و آنان که قبلاً در سرزمین‌های مختلف پراکنده بودند، در مکه جمع شده و اسکان یافتند.^۱ بنوهاشم: بنوهاشم به فرزندان هاشم بن عبد مناف، جدّ اعلی پیامبر اسلام ﷺ گفته می‌شود. آن‌ها از قبیله قریش و ساکن مکه بودند و در میان عرب به بخشش، بزرگواری و جوانمردی شناخته می‌شدند. به اهل‌بیت پیامبر ﷺ به همین جهت بنی‌هاشم گفته می‌شود. هاشم و اجدادش در میان عرب مشهور به نجابت و احترام بودند. هاشم هر ساله در موسم حج با بهره‌مندی از مشارکت و کمک‌های مالی خانواده‌های قریش، مسئولیت رفادت زائران کعبه را بر عهده داشت. او همچنین

۱. رک: کحالة، عمر رضا، معجم قبائل العرب، ۹۴۷/۳.

در کار بازرگانی توانست اولین کسی باشد که برای قریش ایلاف و پیمان نامه گرفت. او توانست در پی انعقاد پیمان های بازرگانی با شام و نیز بستن پیمان هایی با قبایل حاضر در مسیر کاروان های تجاری، سفرهای تجاری قریش را به دو سفر تابستانی به سوی شام و زمستانی به سوی یمن و حبشه ارتقا دهد. شاید بر اثر همین ارتباط ها بود که هاشم توانست در سال قحطی مکه که قریش دچار گرسنگی شده بودند با تهیه آرد و نان از شام یا فلسطین و درآمیختن آن با گوشت شتر، با تهیه ترید و اطعام آن به مکیان لقب هاشم (تهیه کننده ترید) را برای خود به جا گذارد.^۱

گرچه بنو هاشم از تیره های قریش هستند، اما تشخص و ویژگی بنی هاشم هم قبل از اسلام و هم بعد از آن باعث شد در برابر قریش قرار گیرند. بنابراین وقتی «قریش» گفته می شود، مراد غیر بنو هاشم است و در ادامه مقاله، تقابل قریش با بنو هاشم تحت عنوان کراهت قریش به تفصیل بیان خواهد شد.

۲-۲. وجه استدلال

برای اعتبار و مشروعیت خلافت جریان سقیفه و در مقابل احتجاج به نصوص فضیلت و خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، به خبر عدم اجتماع خلافت و نبوت در یک خاندان تمسک شده است. خبر «لا تجتمع النبوة والخلافة في أهل بيت أبداً» در برخی از نقل ها به عنوان ناسخ نصوص قبل یا مصلحت سنجی قریش با ایجاد عدالت در توزیع مناصب یا تفکیک بین امامت ظاهری و امامت باطنی در برابر نصوص مورد تمسک اهل بیت (علیهم السلام) تلقی شده است.

۲-۲-۱. ادعای نسخ

ابو بکر در پاسخ به بریده اسلمی که ماجرای تهنیت و تبریک او به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) در غدیر خم را یادآوری کرده بود، می گوید: «یا بریده، إِنَّكَ غَيْبٌ وَشَهِدْنَا إِنَّ اللَّهَ يَحْدُثُ الْأَمْرَ بَعْدَ الْأَمْرِ وَلَمْ يَكُنِ اللَّهُ يَجْمَعُ لِأَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ النَّبُوَّةَ وَالْمُلْكَ».^۲ عبارت «إِنَّكَ غَيْبٌ وَشَهِدْنَا إِنَّ اللَّهَ يَحْدُثُ الْأَمْرَ بَعْدَ الْأَمْرِ»، گویای

۱. ر.ک: حداد عادل، غلامعلی، دانشنامه جهان اسلام، ۴/۴۷۸.

۲. ر.ک: طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ۳/۲۸۸.

ادعای نسخ و در عین حال اعتراف به وجود نص بر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

۲-۲-۲. مصلحت‌سنجی برخی از اصحاب

برخی از اصحاب گمان می‌کردند جمع بین دو منصب نبوت و جانشینی در یک خاندان اجحاف است. آن‌ها برای توزیع منصفانه مقامات اقدام به نصب جانشین کردند و برای این اقدام، معیار و ضابطه جعل نمودند و از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: «الأئمة من قریش». اگرچه این سخن در ظاهر توسعه دایره خلافت بود، اما در عمل موجب محرومیت بنی‌هاشم شد و عبارت «فنظرت قریش لأنفسها فاخترت ووفقت فأصاب» به خوبی بر این اعمال محدودیت دلالت دارد.

۲-۲-۳. توهّم توارث

بهانه دیگر برای ممانعت از خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام، دفع توهّم توارث در مناصب و مقامات است. مقریزی در کتاب النزاع والتخاصم بین بنی‌أمیة و بنی‌هاشم برای توجیه و مشروعیت جریان سقیفه می‌نویسد:

ذهب بعضهم إلى أنّ السر في خروج الخلافة بعد رسول الله صلی الله علیه و آله عن علي بن أبي طالب إلى أبي بكر وعمر ثم عثمان إنّ علياً لو ولي الخلافة حينئذ وهو أبو الحسنين لأوشك أن يقول قائل ويتخيل متخيل أنّه ملك متوارث لا يكون إلا في أهل البيت كما تزعمه الرافضة، فضان الله العقائد من هذه الشبهة كما صانها من شبهة قول القائل عن النبي صلی الله علیه و آله هو رجل يطلب ملك أبيه.^۱

۲-۲-۴. جدایی امامت باطنی از ظاهری

یکی از دستاویزها برای کنار زدن اهل‌بیت علیهم السلام، ادعای جدایی امامت باطنی از امامت ظاهری است. ابو بکر در پاسخ به نصوص مورد استناد امیرالمؤمنین علیه السلام درباره فضیلت و امامت، با اعتراف به نصوص، امامت را یک امر دنیایی معرفی کرده و می‌گوید: «كل ما قلته قد سمعناه بأذاننا ووعته قلوبنا ولكن سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله

۱. متقی، علی بن عبد الملك، كنز العمال، ۲۳/۱۲.

۲. مقریزی، احمد بن علی، النزاع والتخاصم، ص ۹۶.

يقول بعد هذا: إِنَّا أَهْلَ بَيْتِ أَصْطَفَانَا اللَّهُ وَأَكْرَمْنَا وَاخْتَارْنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُنْ لِيَجْمَعْ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ النَّبُوَّةَ وَالْخَلَافَةَ»^۱.

مقریزی نیز برای تثویز کردن جدایی امامت باطنی از امامت و خلافت ظاهری، مقام امارت و حکومت در دنیا را مذموم دانسته و آن را از رسول الله ﷺ نیز سلب می‌کند.^۲ وی در همین راستا قیام سالار شهیدان و سید شباب اهل الجنة را هم به نوعی مخدوش دانسته و در مسیر اعتبار و مشروعیت حکام بنی‌امیه گام برداشته است.^۳

۳. نقد و بررسی

بعد از تبیین اندیشه عدم اجتماع نبوت و خلافت، این نظریه را در دو مرحله بحث سندی و بحث دلالتی مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

۳-۱. بحث سندی

نقد و بررسی سندی در دو بخش ارائه می‌شود: اعتبارسنجی نقل‌های مورد استناد و انکار صدور آن‌ها.

۳-۱-۱. اعتبارسنجی نقل‌های مورد استناد

در عنوان «متن حدیث» پنج نوع نقل مطرح شد. برای حکم به عدم اجتماع نبوت با جانشینی در یک خاندان، به نظر می‌رسد مستند اصلی، کراهت قریش است نه سخن منسوب به رسول خدا ﷺ؛ زیرا آن‌ها امامت و خلافت را منصبی اجتماعی و سیاسی می‌دانستند نه الهی. بنابراین، اگر اعتبار شرعی کراهت قریش بررسی شود، نیازی به بررسی چهار نوع دیگر نیست. با این حال، هر پنج نوع نقل از جهت اعتبار و حجیت بررسی می‌شوند.

۱. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ۱۰۹/۱.

۲. وی‌آیی الله أن يتم شيء من أمر الدنيا إلا ويعتريه النقص. لَمَّا كَانَتْ بَنُو هَاشِمٍ مِنْ قُرَيْشٍ اخْتَصَمَهَا اللَّهُ سَبْحَانَهُ بِهَذَا الْأَمْرِ، أَعْنِي الدَّعْوَةَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَالنَّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ، فَحَازَتْ بِذَلِكَ الشَّرَفَ الْبَاقِي وَكَانَتْ أَحْوَالُ الدُّنْيَا مِنَ الْخَلَافَةِ وَالْمُلْكِ وَنَحْوِهِ زَائِلَةً، لِهَذَا أَزْوَاهَا اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ تَنْبِيْهًا عَلَى شَرَفِهِمْ وَعَلَوْ مَقْدَارِهِمْ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ هُوَ خَيْرُ اللَّهِ لِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ، كَمَا ثَبَتَ أَنَّهُ ﷺ لَمَّا خِيرَ اخْتَارَ أَنْ يَكُونَ نَبِيًّا عَبْدًا وَلَمْ يَخْتَرْ أَنْ يَكُونَ نَبِيًّا مُلْكًا. مقریزی، احمد بن علی، النزاع و التخاصم، ص ۸۸.

۳. همان، ص ۹۶.

نوع اول و دوم: نقل ابو بکر و عمر قابل استناد نیست؛ زیرا اولاً در موضوع خلافت، خودشان طرف دعوا و ذی نفع هستند، ثانیاً صحابی - به عنوان صحابی نه ناقل از رسول خدا ﷺ - نمی تواند ملاک و مصدر تشریع باشد. امام غزالی در المستصفی فی أصول الفقه تحت عنوان (الأصل الثاني من الأصول الموهومة قول الصحابي) معتقد است حجیت قول صحابی به سه دلیل قاطع باطل است: ۱. دلیلی بر عصمت آن ها نداریم.

۲. بین آن ها اختلاف افتاده. ۳. هریک می توانست مخالفت خود را جایز بداند.^۱

نوع سوم: نقل قول عمر و ابو بکر از رسول خدا ﷺ، حتی با تأیید برخی یاران آن دو نیز، قابل قبول نیست؛ زیرا گواهی مسلم و قطعی تاریخ به ذی نفع بودن و دشمنی عمیق آنها با امیرالمؤمنین (علیه السلام) و هم پیمانی و همراهی با ابو بکر در امر خلافت، مانع اعتبار است و اتهام همگی به جعل را تقویت می کند.^۲

توضیح اینکه شاهدان نیز به این مشکل مبتلا هستند؛ چه تأیید سخن آن ها و چه تأیید نقل قول آن ها از رسول خدا ﷺ هر دو غیر قابل اعتنا است. ابو عبیده جراح و سالم مولی حذیفه و معاذ بن جبل که به صحت نقل قول ابو بکر گواهی دادند، هر سه در حلقه نزدیک و یاور و هم پیمان با ابو بکر و عمر در ماجرای سقیفه و بعد از آن هستند.

اما ابو عبیده جراح و سالم مولی ابی حذیفه، هر دو از رفقای نزدیک و هم پیمانان ابو بکر و عمر بودند تا جایی که عمر آرزو می کرد: ای کاش برای واگذاری خلافت، آنها زنده بودند. نقل شده که عمر قبل از تشکیل شورا گفته: «لو کان أبو عبیده الجراح حياً لاستخلفته، ولو کان سالم مولی ابی حذیفه حياً لاستخلفته».^۳ عدم همراهی معاذ بن جبل با اهل بیت رسول خدا ﷺ، و نصرت و یاری او نسبت به دیگران غیر قابل تردید است.^۴ از عمر نقل شده: «ولو أدرکت معاذ بن جبل استخلفته».^۵

۱. غزالی، محمد بن محمد، المستصفی، ص ۱۶۸.

۲. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ۲۱۸/۱.

۳. عسکری، مرتضی، عبد الله بن سبأ، ۲۷۰/۱.

۴. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، ۹۸/۱۰.

۵. امینی، عبد الحسین، الغدير، ۳۶۲/۵.

۲-۱-۳. انکار صدور این سخن از رسول خدا ﷺ

براساس قاعده، مدّعی باید دلیل بیاورد و ضعف دلیل برای بطلان ادعایش کافی بوده و نیازی به انکار نیست اما در عین حال این ادعای بدون دلیل، مورد انکار و تکذیب صریح امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سید شباب اهل الجنّه امام حسن علیه السلام و کبار صحابه رسول الله ﷺ قرار گرفته است. اهمیت این انکار صریح و روشن با نگاه به جو حاکم بر جامعه اسلامی بعد از ماجرای سقیفه دو چندان می‌گردد. منابع معتبر اهل سنت از قول یکی از فعالان اصلی می‌گوید: «وقی الله شرّها»^۱ که اشاره است به شمشیرهای برنده‌ای که از غلاف کشیده شد تا تصمیم سقیفه اجرایی گردد.

در رأس منکران صدور این سخن از رسول خدا ﷺ، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. شخصیتی که صدیق بودن و همراهی او با رسول خدا ﷺ و اعتبار او مورد اتفاق همه است. در منابع معتبر فریقین، رسول خدا ﷺ او را به عنوان صدیق اکبر و فاروق اعظم معرفی کرده است.^۲

در گفت‌وگوی بین آن حضرت و ابو بکر بعد از آنکه به نصوص مورد تمسک امیرالمؤمنین علیه السلام اعتراف نمود، برای دفاع از تصمیم سقیفه گفت: «کلّ ما قلته قد سمعناه بأذاننا ووعته قلوبنا، ولكن سمعت رسول الله يقول بعد هذا: إنا أهل بيت اصطفانا الله وأكرمنا واختار لنا الآخرة على الدنيا وإنّ الله لم يكن ليجمع لنا أهل البيت التّبوّة والخلافة». آن حضرت علیه السلام در مقام انکار ادعای بی‌دلیل وی فرمود: «أما أحد من أصحاب رسول الله ﷺ شهد هذا معك؟» بعد از تصدیق و گواهی عمر و ابو عبیده و سالم و معاذ که همگی از یاران و هم پیمان ابو بکر بودند، امام علیه السلام خطاب به آن‌ها آگاهی خود از هم‌پیمانی آن‌ها را در امر خلافت آشکار نمود. زبیر و سلمان و مقداد هم گواهی دادند که رسول خدا ﷺ علی علیه السلام را از این پیمان مخفیانه آگاه ساخته بود.^۳

۱. ر.ک: عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری، ۱۳۲/۱۲.

۲. مدائنی، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، ۲۲۸/۱۳؛ امینی، عبد الحسین، الغدير، ۳۱۲/۲.

۳. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ۱۱۰/۱.

امام حسن (علیه السلام) در انکار نظریه عدم اجتماع خلافت با نبوت می فرماید:

اما آنچه آن گروه چهار نفره علیه امیرالمؤمنین (علیه السلام) مخالفت نموده و با دروغ بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از قول آن حضرت گفتند که فرموده: خداوند قصد آن را نداشته و ندارد که برای ما اهل بیت، نبوت و خلافت را جمع نماید با این تهمت و افترا و شهادت دروغ اقامت را به شبهه انداختند.

آنگاه در پاسخ به اعتراض معاویه فرمود:

ای معاویه، گفت و گوی تو و ابن عباس را شنیدم، عجب از کمی حیا و جرأت تو بر خداوند آنگاه که گفתי: خدا طاغیه شما را به قتل رسانده و امر را به معدن خود بازگرداند، آیا با بودن ما چون تویی معدن خلافت است؟ نظر ما اهل بیت این است که بی شک امامان از ما هستند و خلافت جز برای ما خانواده شایسته دیگری نیست. خداوند تبارک و تعالی بی هیچ شکی به صراحت در کتاب و سنت ما را اهل آن ساخته، و علم نزد ما و فقط ما اهل آنیم، و مجموع آن در نزد ما ثابت و عیان و درخشان است و آنچه بر ما ظاهر است چیزی بر آن تا روز قیامت حادث نخواهد شد.^۱

ابن عباس در مناظره و احتجاج با عمر - که گفته بود «کرهوا أن یجمعوا لکم النبوة والخلافة» - سخن او را بی اساس و صرفاً ناشی از اغراض شخصی و با استناد به قرآن کریم باطل دانسته است: «وَأَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّهُمْ كَرَهُوا أَنْ تَكُونَ لَنَا النَّبُوءَةُ وَالْخِلَافَةُ، فَإِنَّ اللَّهَ ﷻ وَصَفَ قَوْمًا بِالْكَرَاهِيَةِ فَقَالَ: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرَهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَخْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾».^۲ بنابر نقل زبیر بن بکار در الموققیات: ابن عباس در برابر معاویه نیز این ادعا که نبوت و خلافت در یک خاندان جمع نمی شود را بی اساس و باطل دانست.^۳ بریده اسلمی دیگر صحابی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز در برابر ابو بکر و عمر به شدت

۱. همان، ۶/۲.

۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ۲۸۹/۳.

۳. ر. ک: سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ۱۷۳/۲؛ و اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة، ۴۲۴/۱.

استناد این سخن به رسول خدا ﷺ را انکار کرده و در بطلان محتوای آن به تفصیل
مهاجه کرده است.^۱

ابن ابی الحدید در ضمن توضیح استفاده به عنوان جدل - امیرالمؤمنین علیه السلام از این
ادعای عمر مبنی بر عدم جمع بین خلافت و نبوت، می گوید: این حرف را عمر از
رسول خدا نقل نکرده است بلکه آن را ناشی از کراهت قریش دانسته است.^۲

نوع چهارم: کراهت قریش در برابر حکم الهی نمی تواند منشأ اثر در اثبات یا نفی
حجیت باشد. استناد کنندگان به کراهت قریش باید توضیح دهند قریش بنابر کدام
آیه و روایت می تواند منبع و مصدر حکم الهی قرار گیرد؟ در بحث دلالتی تحت عنوان
کراهت قریش توضیحات بیشتری درباره ریشه و اساس این کراهت ارائه می گردد.

نوع پنجم: شواهد و نشانه های جعل در انتساب عدم اجتماع خلافت با نبوت به امام
حسن علیه السلام آشکار است؛ زیرا لسان این روایت و نظائر آن که پرهیز دادن امام حسین علیه السلام از
دنیاگرایی است، با شخصیت ملکوتی و بهشتی امام حسین علیه السلام - که مورد اتفاق فریقین
است - سازگاری ندارد بلکه نشان دهنده نهایت دشمنی با سیدالشهداء علیه السلام و تطهیر
جریان اموی به ویژه جنایت کاران در حادثه عاشورا است.^۳ علاوه بر اینکه نقل از امام
حسن مجتبی علیه السلام مرسل است.

۳-۲. نقد و بررسی دلالتی

در بررسی دلالتی خبر عدم اجتماع خلافت با نبوت چند نکته گفته می شود.

۳-۲-۱. تعارض ادله

نقل قول از رسول خدا ﷺ مبنی بر عدم اجتماع نبوت با خلافت، با مسلمات مورد
قبول همه مسلمانان در تعارض است.

۱. عاملی، جعفر مرتضی، مأساة الزهراء علیه السلام، ۱۶۰/۲.

۲. ولم ينقل عمر هذا عن رسول الله ﷺ ولكنه قال لعبد الله بن عباس يوماً: يا عبد الله، ما
تقول في منع قومكم منكم؟ قال: لا أعلم يا أمير المؤمنين. قال: اللهم غفر! إن قومكم كرهوا
أن تجتمع لكم النبوة والخلافة. مدائنی، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، ۱۸۹/۱.

۳. ر.ک: کورانی، علی، جواهر التاريخ، ۱۳۲/۳.

۱-۲-۳. تعارض با سنت رسول خدا ﷺ

رسول خدا ﷺ بین نبوت و ملک جمع کردند. صالحی شامی در کتاب سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد می نویسد: «إنه ﷺ جمع له بین النبوة والسلطان»^۱. مورخان نقل می کنند که بشارت نبوت و ملک برای رسول خدا ﷺ به جدش عبدالمطلب داده شده بود.^۲ ایشان در مدینه حکومت را خود برعهده گرفتند درحالی که می توانستند تصدی امور را به دیگری بسپارند. بستگان درجه اول خود را متولی امور کردند، برای نمونه امیرالمؤمنین علی (ع) را برای تصدی امور به یمن^۳ و جعفر برادر او را به حبشه فرستاده^۴ و امیر سپاه در موته قرار داد^۵. بنابراین با فعل رسول خدا ﷺ نظریه عدم جمع بین نبوت و ملک و بین مقامات ظاهری و باطنی در عمل نقض و باطل شده است.

۲-۱-۳. تعارض با قرآن کریم

برخی نقل ها عدم اجتماع نبوت و ملک را به عنوان دلیل عدم اجتماع نبوت و خلافت در یک خاندان آورده اند؛ درحالی که قرآن کریم نمونه های بسیاری از اجتماع نبوت و ملک در یک خاندان و حتی شخص واحد را ذکر می کند.^۶ برای نمونه به دو آیه بسنده می کنیم.

اول، «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»^۷. مفسران اهل سنت این آیه را دال بر اجتماع نبوت و ملک در امت های سابق و امت اسلامی می دانند.^۸

jep.emamat.ir

۲۱۰

در فصلنامه امت پژوهی - شماره سی و سوم - بهار و تابستان ۱۴۰۲

۱. شامی، محمد بن یوسف، سبل الهدی والرشاد، ۳۱۸/۱۰.
۲. دمشقی، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، ۴۲۱/۳.
۳. ر.ک: طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ۴۰۶/۲؛ عکبری، محمد بن محمد، الإرشاد، ۶۲/۱.
۴. ر.ک: طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ۲۹۴/۲.
۵. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ۳۱۹/۲؛ دمشقی، اسماعیل بن کثیر، البداية والنهاية، ۲۷۵/۴.
۶. طباطبائی، محمد حسین، المیزان، ۳۶۳/۵.
۷. نساء: ۵۴.
۸. رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ۱۳۳/۱۰.

صحابه و تابعین در برابر خلفایی که مدعی عدم اجتماع نبوت و خلافت بودند، به این آیه کریمه استدلال کرده و طرف مقابل را به سکوت واداشتند. بریده اسلمی در محاجه با خلیفه اول و دوم که گفته بودند: «أَنَّ النبوة والإمامة لا تجتمع في بيت واحد»، به این آیه استناد نمود: «قال الله تعالى: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾» وقد جمع الله لهم النبوة والملك»^۱.

سید مرتضی پس از نقل گفت وگوی بریده با آنان در انکار انتساب به رسول خدا ﷺ می نویسد: «وقد روي خطاب بريدة لأبي بكر بهذا المعنى في ألفاظ مختلفة من طرق كثيرة»^۲.

ابن عباس نیز در موضوع جمع بین نبوت و خلافت در بنی هاشم، در برابر معاویه به همین آیه استناد کرد. زیر بن بکار ماجرا را از ابن عباس چنین نقل می کند:

إِنَّ معاوية قال: يا بني هاشم، إنكم تريدون أن تستحقوا الخلافة كما استحقتم النبوة ولا يجتمعان لأحد، وتزعمون أن لكم ملكاً. فقال له ابن عباس: أما قولك: إنكم تريدون أن تستحقوا الخلافة كما استحقتم النبوة ولا يجتمعان لأحد، فأين قول الله: ﴿فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾؟ فالكتاب: النبوة، والحكمة: السنة، والملك: الخلافة. نحن آل إبراهيم أمر الله فينا وفيهم واحد والسنة لنا ولهم جارية^۳. هاشم بن عبد الملك در گفت وگو با زید بن علی بن الحسین گفت: «يا زيد، إن الله لا يجمع النبوة والملك لأحد» و زید پاسخ داد: «ما هذا؟ قال الله تبارك وتعالى: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾»^۴.

۱. علی بن یوسف بن جبر، نهج الإيمان، ص ۴۶۴.

۲. موسوی، علی بن حسین، الشافي في الإمامة، ۲۲۴/۳.

۳. ر.ک: سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ۱۷۳/۲؛ موسوی، علی بن طائوس، الملاحم، ص ۲۳۸.

۴. دمشق، علی بن حسن، تاریخ مدینة دمشق، ۴۶۸/۱۹.

مقریزی در إمتاع الأسماع از قول ابو نعیم، نبوت و ملک را برای رسول خدا ﷺ ضروری و ثابت دانسته است.^۱

دوم) اجتماع نبوت و ملک در قوم بنی اسرائیل در حضرت داوود و سلیمان بن داوود در قرآن کریم آمده است، مانند: سوره بقره، آیات ۲۴۶ - ۲۵۱، سوره نمل، آیات ۱۵ - ۳۱۶، سوره ص، آیه ۲۶.

ابو زرعه رازی، شاگرد احمد بن حنبل، به ولید بن عبدالملک خطای عدم اجتماع نبوت و خلافت در بیت واحد را با استناد به آیات قرآن درباره حضرت داوود گوشزد کرده است.^۴

۳-۱-۲-۳. تعارض با رفتار عمر

تشکیل شورای شش نفره نیز با ادعای عدم اجتماع نبوت و خلافت در یک خاندان تعارض دارد. عمر، با اینکه مدعی عدم اجتماع نبوت و خلافت در یک خاندان بود و به انتساب این مطلب به رسول خدا ﷺ شهادت داده بود، در عمل با وارد کردن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در شورا، این ادعا را نقض کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام از شرکت در شورا کراهت داشت؛ زیرا با وجود نص جلی بر خلافت بلافصل، چنین شورایی وجاهت نداشت و نتیجه آن از پیش معلوم بود. بر همین اساس است که ورود امیرالمؤمنین علیه السلام به شورا نمی تواند مؤید عملکرد آن شورا باشد بلکه از باب ضرورت است؛ زیرا آن حضرت عدم رضایت خود را از شورا بوضوح بیان داشته.^۵ از کلام امیرالمؤمنین علیه السلام علت وارد شدن در شورا بیان شده است؛ روزی که عباس بخاطر آشکار بودن نقشه و طرح شورا آن حضرت علیه السلام را از ورود منع کرد، جواب او را نداد، بعد عباس به حضرت عرضه داشت: نگفتم ایشان با تو چنین خواهند نمود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «یا عم، إنه قد خفی علیک أمر، أما سمعت قوله علی المنبر:

۱. مقریزی، احمد بن علی، إمتاع الأسماع، ۲۱۴/۳.

۲. رک. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر علی بن ابراهیم، ۸۱/۱.

۳. رک. دمشقی، اسماعیل بن کثیر، السیرة النبویة، ۵۷۵/۴.

۴. دمشقی، اسماعیل بن کثیر، تفسیر ابن کثیر، ۳۵/۴.

۵. رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة، خطبه ۳.

ما كان الله ليجمع لأهل هذا البيت الخلافة والنبوة؟ فأردت أن يكذب نفسه بلسانه، فيعلم الناس أن قوله بالأمس كان كذباً باطلاً وأنا نصلح للخلافة»^۱.

۴-۱-۲-۳. تعارض با سیره امت اسلامی

به اتفاق امت اسلام - اعم از شیعه و سنی - با التزام به خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، اندیشه عدم اجتماع خلافت با نبوت در بیت واحد نفی شد. بیعت با امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از قتل عثمان و اجماع اهل سنت بر تربیع خلفا، بهترین اعراض عملی از حدیث ساختگی عدم اجتماع نبوت با خلافت در یک خاندان است. توضیح اینکه: بنابر نقل مسلم مورد قبول همه مسلمانان، بعد از قتل عثمان انبوهی از مردم مدینه به خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) هجوم آورده و با اصرار درخواست کردند خلافت را بپذیرد.^۲ حال پرسش مهم این است که اگر دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یا مصلحت امت در عدم اجتماع نبوت و جانشینی در یک خاندان بود، آیا مردم مدینه - مهاجرین و انصار - همگی از این دستور و مصلحت ادعائی بی اطلاع بوده یا از آن تمرد کردند؟ افرادی مانند طلحه که ادعای ابو بکر و گواهان او را تأیید کردند، چرا در برابر این تخلف، سکوت کرده بلکه در بیعت با امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از پیشگامان بودند؟

اجماع اهل سنت بر تربیع خلفا از مهم ترین موانع در برابر ادعای عدم جمع بین نبوت و خلافت در یک خاندان است که مورد قبول و اتفاق اهل سنت است. تا جایی که عدم اعتقاد به خلافت علی (علیه السلام) به عنوان خلیفه چهارم بدعت و به شدت تقبیح شده است. ابن تیمیه بعد از نقل سخن گروهی از نواصب که معاویه را بر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ترجیح داده، در تقبیح مخالفان تربیع می نویسد:

وقد أنكر الإمام أحمد وغيره على هؤلاء وقالوا: من لم يربّع بعليّ في الخلافة فهو أضلّ من حمار أهله، واستدلّ على ثبوت خلافته بحديث سفينة عن النبي (صلی الله علیه و آله) قال: تكون خلافة النبوة ثلاثين سنة ثم تكون ملكاً. فقليل

۱. قمی، شیخ صدوق محمد بن علی، علل الشرائع، ۱/۱۷۰ و ۳۸۴؛ مدائنی، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، ۱/۱۸۵.

۲. ر.ک: مدائنی، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، ۲۰۰/۱.

للراوي: إن بني أمية يقولون: إن علياً لم يكن خليفة، فقال: كذبت أستاذ بني الزرقاء.^۱

در شرح سنن ابی داود جمله آخر اینگونه توضیح داده شده است: «(إن هؤلاء) أي بني مروان (كذبت أستاذ بني الزرقاء) الأستاذ جمع أستاذ وهو العجز ويطلق على حلقة الدبر، وأصله سته بفتحيتين، والجمع أستاذ. والمراد أنه كلمة خرجت من دبرهم، والزرقاء امرأة من أمهات بني أمية».^۲

ابن تیمیه در جای دیگر به عنوان تأیید تربیع خلفا و تقبیح مخالفان و استناد به حدیث سفینه می گوید:

والصحيح الذي عليه الأئمة أن علياً عليه السلام من الخلفاء الراشدين بهذا الحديث، فزمان علي كان يسمي نفسه أمير المؤمنين والصحابة تسميه بذلك. قال الإمام أحمد بن حنبل: من لم يرتع بعلي عليه السلام في الخلافة فهو أضل من حمار أهله.^۳

یکی دیگر از موارد نقض بر ادعای عدم اجتماع خلافت با نبوت در خاندان واحد، خلافت بیش از پنج قرن (۶۵۶ - ۱۳۲) عباسیان است. خلافتی که در عمل بوسیله جمهور اهل سنت پذیرفته شد. بنی عباس از خاندان بنی هاشم محسوب می شوند و امت اسلامی بیش از پنج قرن اجتماع خلافت با نبوت را پذیرفته و نظریه عدم اجتماع را در مقام عمل باطل دانسته است.

۵-۱-۲-۳. روایات معارض

روایات معتبر که دلالت بر اجتماع نبوت و خلافت در بیت نبی اکرم صلی الله علیه و آله دارند، ادعای عدم اجتماع را باطل می کنند. احادیث مرجعیت اهل بیت علیهم السلام که شامل هردو مرجعیت علمی و سیاسی است مانند احادیث متواتر ثقلین، امان و سفینه^۴، حدیث عدم اجتماع خلافت با نبوت در یک خاندان را تکذیب می کنند.

۱. حرانی، احمد بن عبد الحليم، منهاج السنة، ۲۴۳/۸.

۲. عظیم آبادی، محمد، عون المعبود، ۲۶۰/۱۲.

۳. حرانی، احمد بن عبد الحليم، مجموع الفتاوى، ۴۷۹/۴.

۴. ر.ک: صافی، لطف الله، أمان الأمة من الاختلاف والضلال.

ربیع بن عبد الله در گفت‌وگو با عبد الله بن حسن درباره امامت در فرزندان امام حسین (علیه السلام) می‌گوید: حقّ نبوت و خلافت را در فرزند هارون قرار داد نه اولاد موسی و همچنین حقّ تعالی امامت را در فرزندان امام حسین (علیه السلام) قرار داده، نه اولاد امام حسن (علیه السلام) تا سنن امت گذشته در این امت نیز جریان پیدا کند و امام صادق (علیه السلام) در تأییدش فرمود: أحسنت يا ربیع فیما کلّمت به عبد الله بن الحسن ثبتك الله.^۱ بشارت به اجتماع ملک و نبوت در فرزندان اسماعیل نیز از ادله معارض شمرده می‌شود؛ از ابن عباس نقل شده که خدای تعالی به حضرت اسماعیل وحی فرمود: «يا إسماعیل فإني جاعل الملك والنبوة في آخر الزمان في ولدك».^۲ ابن قیّم در کتاب هدایة الحیاری فی أجوبة اليهود والنصارى در توضیح بشارت تورات درباره نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌نویسد: «وقد كانت النبوة والملك في ولد إسرائيل والعیص، وهما ابنا إسحاق، فلما بعث رسول الله (صلی الله علیه و آله) انتقلت النبوة إلى ولد إسماعیل ودانت له الأمم، وخضعت له الملوك، وجعل خلافة الملك إلى أهل بيته إلى آخر الدهر».^۳

۲-۳-۲. کراهت قریش

گرچه در بعضی از نقل‌ها عدم اجتماع خلافت با نبوت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نسبت داده شده اما در نقل‌های دیگر ضمن گفت‌وگوهای تفصیلی سبب و منشأ اصلی جلوگیری از اجتماع نبوت و خلافت در خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به صورت آشکار و صریح بیان شده است. عمر در پاسخ به ابن عباس علت ممانعت از خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بیان کرده است: «كرهت قریش أن تجمع لكم النبوة والخلافة فتجحفوا الناس جحفاً فنظرت قریش لأنفسها فاختارت ووقفت فأصاب».^۴ کراهت قریش به هیچ وجه نمی‌تواند ملاک و میزان برای حکم شرعی و ضابطه دینی قرار گیرد تا چه رسد به امر امامت و جانشینی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنهم کراهتی که ریشه در نگاه طائفه‌گری دارد.

۱. قمی، شیخ صدوق محمد بن علی، علل الشرائع، ۲۰۵/۱.

۲. فاکهی، محمد بن اسحاق، أخبار مكة، ۹۲/۵.

۳. دمشقی، محمد بن ابی بکر، هدایة الحیاری، ص ۳۲۲.

۴. مدائنی، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، ۵۳/۱۲.

ابن عباس نیز برای بی اعتباری کراهت قریش در برابر نصوص خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به قرآن کریم استناد کرد: «وَأَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّهُمْ أَبَوْا أَنْ يَكُونَ لَنَا النَّبِيُّ وَالْخِلَافَةُ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَصَفَ قَوْمًا بِالْكَرَاهَةِ فَقَالَ: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أُنْزِلَ اللَّهُ فَاحْبِطْ أَعْمَالَهُمْ﴾»^۱.
 عمر خانه نشینی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را ناشی از تصمیم قریش دانسته و در تلاش برای تبرئه ابو بکر از ماجرای سقیفه به ابن عباس می گوید: شاید معتقد باشید که ابو بکر می خواست بر شما حکومت کند و او بود که حق شما را ضایع کرد؛ هرگز چنین نیست بلکه کار به گونه ای پیش آمد که هیچ چیز بهتر و دور اندیشانه تر از آنچه او انجام داد نبود. اگر نظر ابو بکر در مورد خلافت من پس از مرگش نبود ممکن بود حکومت شما را به خودتان برگرداند و اگر چنان می کرد خلافت برای شما با اعمال خویشاوندان و اقوام خودتان گوارا نبود، آنان به شما همان گونه می نگردند که گاو نر نسبت به گازر خویش می نگرد.^۲

۳-۲-۳. غلبه نگاه طائفه گری در پوشش مصلحت سنجی

ایده عدم اجتماع نبوت و خلافت در یک خاندان با پوشش هایی مانند جلوگیری از اجحاف و توزیع عادلانه مناصب بین قبائل و طوائف و عدم پادشاهی موروثی و جدایی خلافت باطنی از خلافت ظاهری مطرح شد. اما طراحان نتوانستند انگیزه اصلی خود، یعنی دشمنی و کینه عمیق نسبت به خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را از امت اسلامی پنهان کنند. این کینه و دشمنی در گفت وگوهای بین جریان سقیفه و بنی هاشم به روشنی دیده می شود.^۳
 غلبه نگاه قبیله گرایی در گفت وگویی دیگر عمر با ابن عباس نیز بوضوح دیده می شود:

۱. همان.

۲. ر.ک: همان، ۱/۱۸۹.

۳. أَنَّ أَبَا بَكْرٍ لَمَّا بُويعَ افْتَخَرَتْ تَيْمُ بْنُ مَرْثَةَ. قَالَ: وَكَانَ عَامَّةُ الْمُهَاجِرِينَ وَجَلَّ الْأَنْصَارُ لَا يَشْكُونَ أَنَّ عَلِيًّا هُوَ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ الْفَضْلُ بْنُ الْعَبَّاسِ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ وَخُصُوصًا يَا بَنِي تَيْمِ بْنِ مَرْثَةَ إِنَّمَا أَخَذْتُمُ الْخِلَافَةَ بِالنَّبَوَّةِ. وَنَحْنُ أَهْلُهَا دُونَكُمْ وَلَوْ طَلَبْنَا هَذَا الْأَمْرَ الَّذِي نَحْنُ أَهْلُهُ لَكَانَتْ كِرَاهَةُ النَّاسِ لَنَا أَعْظَمُ مِنْ كِرَاهَتِهِمْ لَغَيْرِنَا، حَسَدًا مِنْهُمْ لَنَا وَحَقْدًا عَلَيْنَا، وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ عِنْدَ صَاحِبِنَا عَهْدًا هُوَ يَنْتَهِي إِلَيْهِ. اسدي، زبیر بن بکار، الأخبار الموفقیات، ص ۲۲۰.

«ای ابن عباس، به خدا سوگند که این دوست تو پس از رسول خدا ﷺ سزاوارترین مردم برای حکومت بود، جز اینکه ما در دو مورد بر او ترسیدیم؛ از کمی سن او، و محبتش نسبت به خاندان عبدالمطلب»^۱.

۴-۲-۳. گونه‌های دشمنی قریش با بنی‌هاشم

دشمنی قریش با بنی‌هاشم را می‌توان در گونه‌های زیر توضیح داد:

۱-۴-۲-۳. دشمنی عمیق قریش با بنی‌هاشم قبل از رسول خدا ﷺ

این دشمنی ریشه در سالیان قبل از اسلام دارد؛ کینه امیه بن عبد مناف با هاشم بن عبد مناف. برای ریشه دشمنی و عداوت بنی‌امیه با بنی‌هاشم در منابع تاریخی وجوهی گفته شده، مانند اینکه در سال‌های خشکسالی که قریش اموال خود را از دست داده و دچار قحط شده بودند هاشم برای رفع این مشکل به شام سفر کرد و دستور داد نان فراوانی بپزند، سپس نان‌ها را بر شتران بار کرد و به مکه برد. در آن‌جا نان‌ها را شکست و ترید نمود و شتران را نحر کرد و پخت و مگیان را سیر کرد. این نخستین فراوانی نعمت قریش پس از آن دوران سخت بود. از این رو، به وی هاشم یعنی خردکننده، تکه‌تکه کننده، گفتند. اما در طرف مقابل امیه بن عبد مناف نتوانست جایگاهی در بین مردم بدست آورد و این جایگاه و موقعیت خاص برای هاشم نقطه آغازین عداوت و کینه امیه شد.^۲

۲-۴-۲-۳. قبیله‌گرایی در زمان رسول خدا ﷺ

ابراز دشمنی و عداوت قریش با بنی‌هاشم تا حدی بود که موجب گله‌مندی و اعتراض بزرگان بنی‌هاشم به رسول خدا ﷺ شد. منابع تاریخی این اعتراض را با الفاظ متعدد نقل کرده‌اند. برای رعایت اختصار به یک مورد بسنده می‌شود. مطلب بن ربیعہ گفته: کنت جالساً عند رسول الله ﷺ فدخل عليه العباس وهو مغضب، فقال: يا نبي الله، ما بال قریش إذا تلاقوا بينهم تلاقوا بوجوه مبشرة وإذا لقونا

۱. مدائنی، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، ۵۷/۲.

۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ۱۳/۲؛ جزری، محمد بن محمد، الکامل فی التاریخ، ۱۶/۲؛ مدائنی، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، ۲۴/۹؛ احمد حسین یعقوب، نظریة عدالة الصحابة، ص ۷۹.

لقونا بغير ذلك؟ قال: فغضب رسول الله ﷺ واحمر وجهه وقال: لا يدخل قلب رجل الإيمان حتى يحبكم الله ورسوله.^۱

۳-۴-۲-۳. استمرار طائفه گری بعد از رسول خدا ﷺ

در گفت و گوی عمر با ابن عباس که در منابع تاریخی آمده این دشمنی به وضوح جلوه گر است:

یابن عباس، أبوك عم رسول الله ﷺ وأنت ابن عمه، فما منع قومكم منكم؟ قلت: لا أدري قال: لكئي أدري، يكرهون ولايتكم لهم! قلت: لم ونحن لهم كالخير؟ قال: اللهم غفراً يكرهون أن تجتمع فيكم النبوة والخلافة فيكون بجحاً بجحاً، لعلكم تقولون: إن أبا بكر فعل ذلك، لا والله ولكن أبا بكر أتى أحزم ما حضره ولو جعلها لكم ما نفعكم مع قربكم.^۲

عبد الله بن عباس نقل می کند:

عمر او را احضار کرد و گفت: ای ابن عباس، عامل حمص مرده وی اهل خیر بود و اهل خیر کم هستند، امیدوارم تو از جمله آنها باشی. اما چیزی از تو در دل دارم که خودم ندیده ام ولی از تو نگرانم، نظر تو درباره عامل حمص شدن چیست؟ گفت: من عامل تو نمی شوم تا نگوئی از من چه در دل داری. گفت: با آن چکار داری؟ گفت: می خواهم بدانم اگر چیزی باشد که باید از آن نسبت به خویشتن بیمناک باشم من نیز مانند تو نگران باشم و اگر گناهی نکرده باشم تو نیز بدانی، آنگاه عاملی تو را بپذیرم؛ زیرا می دانم تو وقتی چیزی را بخواهی در انجام آن شتاب می کنی. گفت: ای ابن عباس، من بیم دارم مرگم در رسد و تو در محل حکومت خود باشی و مردم را به جانب خویش دعوت کنی، من دیدم که

۱. دمشق، علی بن حسن، تاریخ مدینة دمشق، ۳۳۷/۲۶؛ احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول ﷺ، ۵۷۷/۱.

۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ۲۸۸/۳. و.ر.ک: جزری، محمد بن محمد، الکامل فی التاریخ، ۶۴/۳.

پیمبر مردم را به کار گرفت اما شما را به کار نگرفت. گفتیم: بله همینطور بود ولی به نظر تو چرا این کار را کرد؟ گفت: بخدا نمی دانم آیا لیاقت داشتید و نخواست شما را به کار آلوده کند یا بیم داشت به خویشاوندی او متوسل شوید و مایه دلخوری شود و ناچار دلخوری فراهم می شد. من مطلب را به تو گفتم اکنون رأی تو چیست؟ گفتیم: رأی من این است که عامل تو نشوم. گفت: چرا؟ گفتیم: با این فکر که تو داری اگر عامل تو شوم پیوسته چون خاری در چشم تو خواهم بود.^۱

۴-۲-۳. دشمنی قریش با امیرالمؤمنین (علیه السلام)

دشمنی قریش با بنی هاشم و به خصوص امیرالمؤمنین (علیه السلام) در سخنان آن حضرت به وفور انعکاس یافته است. برای رعایت اختصار به چند مورد اشاره می شود:

خداوند! من از قریش و کسانی که آنها را یاری کردند تا خلافت را از مسیر اصلی منحرف سازند به تو شکایت می آورم، آنها پیوند خویشاوندیم را قطع کردند و پیمانۀ حق را واژگون ساختند. همگی برای مبارزه با من در مورد حقی که از همه به آن سزاوارتر بودم همدست شدند و گفتند: ای علی بدان، پاره ای از حقوق را باید بگیری و پاره ای دیگر را باید از آن محروم شوی. و حق خلافت از نوع دوم است، اکنون یا با غم و اندوه بساز یا با تأسف بمیر.^۲

همچنین:

مرا با قریش چه کار! به خدا سوگند، آن زمان که کافر بودند با ایشان پیکار کردم، اکنون نیز که گمراه شده اند با آنها می جنگم؛ همان گونه که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در نبرد با آنان بودم، امروز نیز در نبردم.^۳

۱. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ۳۲۱/۲؛ احمد حسین یعقوب، نظریه عدالة الصحابة، ص ۲۳۶.

۲. رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة، خطبه ۱۷۲.

۳. همان، خطبه ۳۳.

ایشان خطاب به عقیل می نویسد:

قریش را به حال خود واگذار تا در گمراهی بتازند و در تفرقه و نفاق جولان دهند و در وادی سرگردانی به سرکشی خویش ادامه دهند. آنان برای نبرد با من همدست شدند، همان گونه که پیش از این در نبرد با رسول خدا ﷺ همدست بودند. آن خداوندی که کیفر گناهان را می دهد، قریش را کیفر دهد که پیوند خویشاوندی مرا بریدند و حکومتی را که از آن فرزند مادرم (رسول خدا ﷺ) بود، از من گرفتند.^۱

۵-۴-۳. دشمنی سرسخت معاویه با بنی هاشم

کینه و عداوت معاویه با بنی هاشم از مسلمات تاریخ است. برای رعایت اختصار به سخن ابن ابی الحدید بسنده می کنیم. وی از کتاب الموفقیات زیر بن بکار ماجرای دشمنی معاویه با رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نقل کرده است. زیر بن بکار هرگز متهم به دشمنی با معاویه نیست و آن چنان که از احوال او و انحراف و کناره گیری او از فضایل علی (علیه السلام) معلوم می شود، هیچ گونه نسبتی با عقاید شیعه ندارد. ماجرای گفت و گوی معاویه با مطرف بن مغیره بن شعبه و پدرش را نقل کرده تا آنجا که معاویه برای محو نام رسول خدا ﷺ گفته است: «فأي عملي يبقی وأي ذكر يدوم بعد هذا لا أبأ لك لا والله إلا دفناً دفناً»^۲.

در توضیح این سخن معاویه گفته شده: «أي أقتلهم وأدفنهم دفناً أو أدفن وأخفي ذكرهم وفضائلهم، وهو أظهر»^۳.

عناد و دشمنی معاویه با امیرالمؤمنین (علیه السلام) به قدری زیاد بود که بعضی از بنی امیه از او درخواست کردند: حال که به هدف خود رسیدی، دست از دشمنی و توهین نسبت به علی بردار. معاویه در پاسخ گفت: «لا والله حتى يربو عليه الصغير ويهرم عليه الكبير ولا يذكر له ذاکر فضلاً»^۴.

۱. همان، نامه ۳۶.

۲. مدائنی، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، ۱۲۹/۵.

۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ۱۷۰/۳۳.

۴. ابن مدائنی، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، ۵۶/۴، ۲۱۹/۱۳.

سبب دشمنی قریش با امیرالمؤمنین علی علیه السلام را از امام علی بن الحسین علیه السلام سؤال کردند، در پاسخ فرمود: «لأنّه أورد أولهم الثار وألزم آخرهم العار»^۱. در پایان این بحث سخن ابن ابی حدید که به یک واقعیت عینی تنبّه داده و دشمنی و کینه‌توزی قریش با امیرالمؤمنین علیه السلام را امری دور از انتظار ندانسته و مطابق با واقعیت‌ها و شرایط دانسته است، شایسته دقت و ملاحظه است. او می‌گوید:

من عرب و بویژه قریش را در دشمنی با علی و کینه‌توزی با او سرزنش نمی‌کنم؛ زیرا علی خون‌هایی از ایشان ریخته و آنان را سوگوار کرده بود و در ستیز با آنان پرده‌ها را کنار زده بود. دل‌های اعراب در کینه‌توزی چنین است که می‌دانی، و اسلام هم مانع باقی ماندن کینه‌ها نمی‌شود. امروز هم این گونه هستند. بویژه اینکه اسلام آنها اسلام ظاهری بوده نه اسلام واقعی و صحیح. این را هم بدان هر خونی را که پیامبر صلی الله علیه و آله ریخته بود، چه به شمشیر علی علیه السلام و چه به شمشیر دیگران، عرب پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله همه آن خون‌ها را به حساب علی علیه السلام گذاشتند؛ زیرا میان وابستگان پیامبر، بنابر سنت و عادت و آیین عرب، هیچ‌کس سزاوارتر از علی نبود که آن خون‌ها را به حساب او بگذارند. این عادت عرب است که نخست خون کشته‌شدگان خود را از قاتل مطالبه می‌کند، هرگاه قاتل بمیرد یا انتقام گرفتن از او دشوار و غیرممکن شود، آن را از برجسته‌ترین افراد خاندان قاتل مطالبه می‌کند.^۲

۵-۲-۳. اعتراف به نصوص و ادعای غیرقابل اثبات

در نقل‌های متعدد اعتراف صریح به نصوص امامت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است. گویا سخنی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده را ناسخ این نصوص تلقی کرده‌اند. اما توجه ندارند که ناسخ مورد ادعای آنان بدون دلیل است، و از سوی دیگر اصل عدم نسخ جاری است.

۱. دمشقی، علی بن حسن، تاریخ مدینة دمشق، ۲۹۰/۴۲.

۲. مدائنی، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، ۲۹۹/۱۳.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جمعی از اصحاب نصوص و فضیلت‌هایی را که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مورد ایشان فرموده بود، یادآوری نمود. ابو بکر تمام آن نصوص را تأیید کرد اما ادعای جدید و غیرقابل اثباتی مطرح ساخت: «کُلُّ ما قلته قد سمعناه بأذاننا ووعته قلوبنا ولكن سمعت رسول الله (صلی الله علیه و آله) يقول بعد هذا: إنا أهل بيت اصطفانا الله وأكرمنا واختار لنا الآخرة على الدنيا وإنَّ الله لم يكن ليجمع لنا أهل البيت النبوة والخلافة»^۱. هنگام محاجه امیرالمؤمنین (علیه السلام) با ابو بکر، طلحه نیز پس از اعتراف به این نصوص به عنوان سابقه درخشان فضیلت - نه خلافت - ادعای ابو بکر و گواهان او را ترجیح داد و خطاب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت: «كُلُّ الذي قلت وادّعت واحتجت به من السابقة والفضل حقّ نقرّ به ونعرفه، وأمّا الخلافة فقد شهد أولئك الأربعة بما سمعت»^۲.

جناب طلحه باید پاسخ دهد که آیا جانشینی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هیچ معیار و ملاک و ضابطه‌ای ندارد؟ آیا تناسب بین خلیفه و مستخلف عنه لازم نیست؟ آیا خلافت مستقل از سابقه و فضیلت است؟ آیا طلحه هم مانند ابو بکر سخن منسوب به رسول الله (صلی الله علیه و آله) را ناسخ تلقی کرده، یا نصوص را تنها دال بر فضیلت دانسته نه نص بر خلافت؟ اگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خواست برای خود جانشینی معرفی کند، آیا غیر از این الفاظ را به کار می‌برد الفاظی که شما آنها را دال بر فضیلت و سابقه می‌دانید و نه خلافت و جانشینی؟

۶-۲-۳. توهّم عدالت در توزیع مناصب و منع توارث در امارت

برخی گمان کردند خلافت علی بن ابی طالب (علیه السلام) موروثی بودن مناصب دینی را در اذهان تداعی می‌نماید، پس برای جلوگیری از این شبهه باید از خلافت علی بن ابی طالب جلوگیری کنند. مقریزی در کتاب النزاع والتخاصم بین بنی أمیة وبنی هاشم این مطلب را تقویت کرده است:

ذهب بعضهم إلى أنَّ السر في خروج الخلافة بعد رسول الله (صلی الله علیه و آله) عن

۱. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ۱۰۹/۱.

۲. همان، ۲۱۸.

علي بن أبي طالب إلى أبي بكر وعمر ثم عثمان إنَّ علياً لو ولي الخلافة
حينئذ وهو أبو الحسنين لأوشك أن يقول قائل ويتخيل متخيل أنه
ملك متوارث لا يكون إلا في أهل البيت كما تزعمه الرافضة، فسان الله
العقائد من هذه الشبهة والله أعلم»^۱.

این اوهام ناشی از نگاه زمینی و فرشی به یک امر عرشی است، یعنی امامت که
تالی تلو نبوت است را در حد یک حکومت دنیایی آن هم از نوع طائفی و قبیله‌ای
تنزل دادن. امامت اهل بیت رسول خدا ﷺ در اندیشه امامیه هرگز مستند به وراثت
و طائفه‌گری نیست بلکه بر اساس امر الهی است. اتهام مقریزی هیچ پایه و اساسی
ندارد و تنها ناشی از نگاه طافه‌گرایانه به امر امامت است.

۷-۲-۳. جدایی امامت باطنی و معنوی از خلافت به معنای امارت

جدایی امامت باطنی از خلافت و امارت به بهانه رفعت شأن و مقام اهل بیت ﷺ
در سخنان علمای اهل سنت در عصرهای بعد هم پیگیری شد.
اولاً، ترجیح آخرت بر دنیا به معنی امتناع جمع بین دنیا و آخرت نیست علاوه بر
اینکه منصب نبوت و امامت جایگاه هدایت است که شامل حکومت نیز می‌شود.
ثانیاً، سلب سلطنت ظاهری به این معناست که هدایت رهبران الهی متکی به قدرت
و سلطنت ظاهری نیست همانطور که در سخنان امیرالمؤمنین ﷺ آمده است:

فلو أراد الله سبحانه بأنبيائه حيث بعثهم أن يفتح لهم كنوز الذهبان ومعادن
العقيان ومغارس الجنان وأن يحشر معهم طير السماء ووحوش الأرضين
لفعل، ولو رخص الله في الكبر لأحد من عباده لرخص فيه لخاصة أنبيائه
وأوليائه، ولكنه سبحانه كره إليهم التكابر ورضي لهم التواضع.^۲

ثالثاً، ملک و سلطنت برای اجرای احکام الهی امری پسندیده است: «والله لهي
أحب إلي من إمرتكم، إلا أن أقيم حقاً أو أدفع باطلاً».^۳

۱. مقریزی، احمد بن علی، النزاع والتخاصم، ص ۹۸.

۲. رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة، خطبه ۱۹۰.

۳. همان، خطبه ۳۳.

۸-۲-۳. سخن منسوب به امام حسن (ع)

انتساب این سخن به امام حسن (ع) «والله ما أرى أن يجمع الله فينا أهل البيت النبوة والخلافة» در برخی از کتب تاریخی^۱ و تراجم^۲ بعد از چشم‌پوشی از بررسی رجال سند، غیر قابل قبول است؛ زیرا گذشت که امام حسن (ع) به صراحت انتساب عدم اجتماع خلافت با نبوت به رسول خدا (ص) را انکار فرموده است: «فأما ما قال الزهري الأربعة الذين تظاهروا على علي (ع) وكذبوا على رسول الله (ص) وزعموا أنه قال: إن الله لم يكن ليجمع لنا أهل البيت النبوة والخلافة فقد شبهوا على الناس بشهادتهم وكذبهم ومكرهم».^۳

اولاً این نقل‌ها یعنی خیر خواهی امام حسن (ع) و پرهیز دادن سید شهیدان امام حسین (ع) از دنیا طلبی آن گونه که صالحی شامی می‌گوید:

وقد أوصى أخاه الحسين ألا يطلب الخلافة ورغبه في الزهد في الدنيا والعروض عنها إلى غير ذلك من وصايا كثيرة. قال في آخرها: أبا الله (ع) أن يجعل فينا أهل البيت مع النبوة والخلافة الملك والدنيا، فإياك وطاعتها وإياك وأهل الكوفة أن يستخفوك فيخرجوك.^۴

با مقام امام (ع) - که به اتفاق کل، سید شباب اهل الجنة است - سازگار نیست.^۵

ثانیاً نوعی اخبار است از یک امر تکوینی نه انشاء یک امر تشریعی و بیان یک ضابطه تکلیفی. شاهد بر تقویت این مطلب گفت‌وگوی امام صادق (ع) با جمعی از یهود است:

دخل عليه نفر من اليهود، فقالوا: أنت ابن محمد نبي هذه الأمة والحجة على أهل الأرض؟ قال لهم: نعم. قالوا: إنا نجد في التوراة أن الله تبارك وتعالى أتى إبراهيم (ع) وولده الكتاب والحكم والنبوة وجعل لهم الملك والإمامة، وهكذا وجدنا ذرية الأنبياء لا تتعداهم النبوة والخلافة والوصية، فما بالكم قد تعداكم ذلك وثبت في غيركم ونلقاكم مستضعفين مقهورين

۱. ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ الإسلام، ۴/۴۰.
۲. همو، سیر أعلام النبلاء، ۳/۲۷۸؛ قرطبی، یوسف بن عبد الله، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ۱/۳۹۱.
۳. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ۲/۶.
۴. شامی، محمد بن یوسف، سبل الهدی والرشاد، ۱۱/۷۰.
۵. ر.ک: کورانی، علی، جواهر التاریخ، ۳/۱۳۲.

لا ترقب فيكم ذمة نبيكم؟ فدمعت عينا أبي عبد الله عليه السلام، ثم قال: نعم
لم تزل أمانة الله مضطهدة مقهورة مقتولة بغير حق والظلمة غالبية، وقليل
من عباد الله الشكور.^۱

ثالثاً اگر ملک و سلطنت ظاهری به معنای پادشاهی و دنیاگرایی و سلطه طلبی
مراد باشد، مطلب درستی است و در سخنان امیرالمؤمنین عليه السلام هم مذمت سلطنت
دنیوی هم این گونه تعبیر آمده است: «ولألفيتم دنياكم هذه أزهدي من عطفة
عنز»^۲. «والله ما كانت لي في الخلافة رغبة ولا في الولاية إربة»^۳. «بلى كانت في أيدينا
فدك من كل ما أظلت السماء فشحت عليها نفوس قوم وسخت عنها نفوس آخرين،
ونعم الحكم الله وما أصنع بفدك وغير فدك والنفوس مظانها في غد جدت»^۴.

نتیجه

اندیشه عدم اجتماع خلافت با نبوت در یک خاندان که در حقیقت برای سرباز زدن
از نصوص خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین عليه السلام مطرح شد، تفکر جریان خاصی در بین
صحابه بود که ریشه در طائفه‌گری داشت و فقط برای بازگرداندن امارت به قریش
و ممانعت از تسلط بنی‌هاشم بود. آنچه به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده شده علاوه بر
اینکه -بخاطر احتمال قوی در جعل- از اعتبار بهره‌ای ندارد، استنادش به رسول
خدا صلی الله علیه و آله مورد تکذیب صدیق اکبر و فاروق بین حق و باطل، و کبار صحابه و تابعان
قرار گرفته است. علاوه بر اینکه با آیات قرآن در جمع بین نبوت و ملک در تعارض
است. رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در عمل خلاف این تفکر رفتار کرده و خود متصدی امور
حکومتی شده و بستگان نزدیک خود را برای این کار منصوب کرده‌اند. امت اسلامی
با پذیرش خلافت امیرالمؤمنین عليه السلام به اتفاق این اندیشه را در عمل تکذیب کرده‌اند.
حتی خلیفه دوم که عدم اجتماع را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده و بر این انتساب
گواهی داده، در شورای شش نفره، خلاف آن عمل کرده است.

۱. حمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الإسناد، ص ۳۱۷.

۲. رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة، خطبه ۳.

۳. همان، خطبه ۲۰۵.

۴. همان، نامه ۴۵.

فهرست منابع

قرآن کریم.

- احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول ﷺ، قم: دار الحديث، ۱۹۹۸ م.
- اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة في معرفة الأئمة، چاپ اول، تبریز، ۱۳۸۱.
- اسدی، زبیر بن بکار، الأخبار الموفقیات، تحقیق: سامی مکی عانی، بیروت: عالم الكتب، ۱۴۱۶.
- امینی، عبد الحسین، الغدير في الكتاب والسنة والأدب، بیروت: دار الكتاب العربي، ۱۳۸۷.
- تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، قم: مؤسسة نشر الإسلامي، ۱۴۲۲.
- تمیمی، نعمان بن محمد، شرح الأخبار، تحقیق: حسینی جلالی، قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
- جزری، محمد بن محمد، الكامل في التاريخ، بیروت: دار صادر للطباعة والنشر، ۱۳۸۶.
- حداد عادل، غلامعلی، دانشنامه جهان اسلام، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ۱۳۷۸.
- حرانی، احمد بن عبد الحلیم، مجموع الفتاوی، تحقیق: انور الباز، دار الوفاء، ۱۴۲۶.
- ، منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية، تحقیق: محمد رشاد سالم، ریاض: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، ۱۴۰۶.
- حمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الإسناد، قم: مؤسسة آل البيت ﷺ، ۱۴۱۳.
- دمشقی، اسماعیل بن کثیر، البداية والنهاية، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۴۰۸.
- ، تفسیر ابن کثیر، تحقیق: مرعشلی، بیروت: دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۴۱۲.
- دمشقی، علی بن حسن، تاریخ مدینة دمشق، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۴۱۵.
- دمشقی، محمد بن ابی بکر بن قیس جوزیه، هداية الحیارى في أجوبة اليهود والنصارى، تحقیق: محمد احمد حاج، جده: دار القلم، ۱۴۱۶.
- ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ الإسلام، تحقیق: عبد السلام تدمری، بیروت: دار الكتاب العربي، ۱۴۰۷.
- ، سير أعلام النبلاء، تحقیق: شعيب الأرناؤوط، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳.
- رازی، محمد بن عمر، التفسير الكبير، بیروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۲۱.
- رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة.
- سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، بیروت: دار المعرفة للطباعة والنشر.
- صافی، لطف الله، أمان الأمة من الضلال والخلاف، مطبعة علمية، ۱۳۹۷.

صالحی، محمد بن یوسف، سبل الهدی والرشاد، تحقیق: عادل احمد، بیروت: دار الکتب العلمية، ۱۴۱۴.

طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، تحقیق: محمد باقر خراسان، نجف اشرف: دار النعمان للطباعة والنشر، ۱۳۸۶.

طبری، محمد بن جریر، المسترشد فی إمامة أمير المؤمنين عليه السلام، قم، ۱۴۱۵.

طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبري، بیروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ۱۸۷۹ م.

عاملی، جعفر مرتضی، مأساة الزهراء عليها السلام، بیروت: دار السيرة، ۱۴۱۷.

عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباري، بیروت: دار المعرفة للطباعة والنشر، بی تا.

عسکری، مرتضی، عبد الله بن سبأ، نشر توحید، ۱۴۱۳.

عظیم آبادی، محمد اشرف بن امیر، عون المعبود شرح سنن أبي داود، بیروت: دار الکتب العلمية، ۱۴۱۵.

عکبری، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام، ۱۴۱۴.

علی بن یوسف بن جبر، نهج الإیمان، تحقیق: سید احمد حسینی، قم: ستارة، ۱۴۱۸.

غزالی، محمد بن محمد، المستصفی، تصحیح: محمد عبد السلام عبد الشافی، بیروت، لبنان: دار الکتب العلمية، ۱۹۹۶ م.

فاکهی، محمد بن اسحاق، أخبار مكة في قديم الدهر وحديثه، تحقیق: عبد الله دهيش، بیروت: دار خضر، ۱۴۱۴.

قرطبی، یوسف بن عبد الله، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، تحقیق: علی محمد بجاوی، بیروت: دار الجيل، ۱۴۱۲.

قمی، شیخ صدوق محمد بن علی، علل الشرائع، تحقیق: بحر العلوم، نجف اشرف: مكتبة حيدرية، ۱۳۸۵.

قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر علي بن إبراهيم، قم: دار الكتاب للطباعة، ۱۴۰۴.

کحاله، عمر رضا، معجم قبائل العرب القديمة والحديثة، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۴.

کورانی، علی، جواهر التاريخ، دار الهدی، ۱۴۲۵.

متقی، علی بن عبد الملك، كنز العمال، تحقیق: بکری حیانی، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹.

مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، تحقیق: محمد باقر بهبودی، بیروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۴۰۳.

مدائنی، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، تحقیق: محمد ابو الفضل ابراهیم، دار إحياء الكتب العربية، ۱۳۷۸.

مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، تحقیق: اسعد داغر، قم: دار الهجره، ۱۴۰۹.

مقریزی، احمد بن علی، النزاع والتخاصم بین بني أمية و بني هاشم، تحقیق: سید علی عاشور، بی تا.

---، إمتاع الأسماع بما للنبی ﷺ من الأحوال والأموال والحفدة والمتاع، تحقیق: محمد عبد الحمید نمیسی، بیروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۲۰.

موسوی، علی بن حسین، الشافي في الإمامة، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۰.

موسوی، علی بن طاوس، الملاحم والفتن، اصفهان: مؤسسة صاحب الأمر ﷺ، ۱۴۱۶.